ز بام آسمان تا مرکز خاک | اگر صد پی بیابی وهم ادراک



تو یی آن دست پرور مرغ گستاخ | که بودت آشیان بیرون ازین کاخ
چو زان آشیان بیگانه گشتی | چو دونان جغد این ویرانه گشتی

تعالی الله زهی قیوم دانا — توانایی ده هر ناتوانا
فلک را انجمن افروز از انجم — زمین را زیب انجم ده ز مردم
مرتب ساز سقف چرخ دایر — فراز چار دیوار عناصر
بتاو غنچه گل را نافه پیوند — ز گل بر شاهد گلبن حلی بند
قصب باف عروسان بهاری — قیام آموز سرو و جویباری
بلندی بخش هر همت بلندی — به پستی افکن هر خودپسندی
گناه آمرز رندان قدح خوار — بطاعت گیر پیران ریاکار
انیس خلوت شب زنده داران — رفیق روز در محنت گذاران
ز بحر لطف او ابر بهاری — کند خار و چمن را آبیاری
ز کان جود او باد خزانی — کند فرش چمن از زرفشانی
ز شکرش پر شکر کام شکرخوان — ز قهرش زهر عیش تلخ حرفان
وجودش آن فروزان آفتابست — که ذره ذره از وی نوریابست
اگر خورشیدوش دارد نهان روی — فتد در عرصه نابودشان گوی
بما زان منت هستی نیامد — که هست و هستی و هستی ده آمد